فهرست

[مقدمه 2](#_Toc56288964)

[روایات نفی قیاس 2](#_Toc56288965)

[مثال‌هایی از قیاس فقهی 3](#_Toc56288966)

[مثال اول 3](#_Toc56288967)

[مثال دوم 4](#_Toc56288968)

[مثال سوم 4](#_Toc56288969)

[قیاس در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم 5](#_Toc56288970)

[قیاس در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام 5](#_Toc56288971)

[قیاس در امم سابق بر اسلام 6](#_Toc56288972)

[قیاس در زمان مبدأ خلقت 7](#_Toc56288973)

[قیاس ما بعد سنت معصومین علیهم‌السلام 9](#_Toc56288974)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

در اسباب تعدیه حکم به علل و عواملی پرداختیم که عبارت بود از الغاء خصوصیت و تنقیح مناط.

به دلیل اهمیت بحث قیاس، یکی از عواملی که در عامه مورد توجه بود و با بقیه علل تعدیه حکم ربط دارد یعنی با اولویت و با تعلیل و با مناسبات حکم و موضوع و با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت یعنی با آن پنج شش خصوصیت ربط دارد ما وارد در این عامل تعدیه حکمی که با عنوان قیاس در مشرب عامه به حساب می‌آید شدیم.

به اینجا رسیدیم که سراغ روایاتی بشویم که به این مقوله پرداخته و آن را مورد نکوهش قرار داده تا حدود و جوانب دلالت روایات در باب قیاس را بسنجیم و بعد ببینیم این‌ها با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت و با مناسبات حکم و موضوع و فحوا و تعلیل چه نسبتی دارند.

این روایات عمدتاً در باب ششم از ابواب صفات قاضی در کتاب قضاء بود.

# روایات نفی قیاس

پیشاپیش و در مقدمه چند مطلب کلیدی را اشاره کردیم و حال این روایات را ادامه می‌دهیم و مروری بر این روایات خواهیم داشت.

این نکته را بگویم که روایات این باب در وسائل و در مستمسک آمده و مستقیم به بحث قیاس می‌پردازد این روایات 52 روایت است. 26 روایت در متن وسائل است در باب نکوهش قیاس و نفی اعتبار و حجیت قیاس و در ذیل در چاپ‌های جامعه مدرسین مجموع روایات حداقل بیست‌وشش روایت می‌گوید نه.

بقیه روایات به مضامین دیگری که گفتیم برمی‌گردد یعنی تعدادی نفی حجیت ظن در احکام می‌کند می‌گوید ظنون اعتبار ندارد چند روایت در تعلیقه از مستمسک به قاعده کلی ظن اعتبار می‌کند تعدادی روایت هم به رأی اشاره می‌کند البته همان 52 روایتی که در قیاس آمده ضمن آن‌ها بعضی رأی هم هست. ولی چند روایت هم به‌کلی رأی و اعمال رأی در استنباط اشاره می‌کند و آن را نفی اعتبار و حجیت می‌کند.

بیش از 50 روایت، قیاس را نفی می‌کند هفت هشت به طور خاص، روایت رأی را نفی می‌کند و اعمال رأی در احکام را نکوهش می‌کند ضمن آن 50 روایت قیاس، بعضی رأی هم دارد این درجه دوم که عام‌تر است و درجه سوم که اعم از این است نفی حجیت ظنون در احکام است **﴿إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً﴾**[[1]](#footnote-1) که در قرآن است در حقیقت در این روایات باز شده و ظنون در استنباط را محکوم کرده است که چهار پنج روایت در این باب است و در غیر این باب بیشتر است و بالاتر و یا در عرض این سومی طایفه چهارم آن‌هایی است که می‌گوید اقوال ائمه علیهم‌السلام اعتبار دارد و شما بعد از پیغمبر برای شناخت معارف الهی و احکام نباید سراغ دیگران بروید و راه همان است که ما می‌گوییم که هفت هشت روایت در باب شش به این مسئله اشاره دارد اما باب هفت روایات متعددی دارد که مستقیم به آن اشاره می‌کند.

وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی المعصومین علیهم‌السلام و نباید سراغ دیگران رفت و در آنجا متن و مستدرک روایات فراوانی آمده که باب هفت 43 روایت است و در پاورقی که مستدرک باشد 54 روایت است و به همین هم نمی‌شود بسنده کرد حتماً در جامع الاحادیث آقای بروجردی آورده بیش از این‌ها هست یعنی هفتاد هشتاد روایت در اینجا هست که قاعدتاً بیش از این می‌شود برای آن شاهد پیدا کرد. این طایفه‌ای که می‌گوید باید به معصوم علیه‌السلام مراجعه کرد نه به دیگران.

روایت اولی که در دو جلسه قبل شروع کردیم از دعائم بود در مستدرک که در ذیل و پاورق باب اول است.

# مثال‌هایی از قیاس فقهی

قسمتی از آن روایت را خواندیم که امام به ابوحنیفه می‌فرماید «مَا الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ تَجِدْ فِيهِ نَصّاً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا خَبَراً عَنِ الرَّسُولِ صلی‌الله علیه و آله قَالَ أَقِيسُهُ عَلَى مَا وَجَدْتُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَهُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيس فَأَخْطَأ» ‏[[2]](#footnote-2) راجع به اینکه در این کلام ابلیس قیاس در کار هست یا نیست ما گفتیم بله قیاس است نه اینکه دو اصطلاح است یک اصطلاحی است که با قیاس در فقه فرق دارد او هم قیاس کرده است البته یک نوع قیاس اولویت است.

## مثال اول

بعد از این حضرت مثال‌هایی از فقه و احکام می‌زند. چهار پنج مثال می‌زند حالا سه تا اینجا آمده است حضرت از ابوحنیفه سؤال می‌کند: أَيُّهُمَا أَطْهَرُ الْمَنِيُّ أَمِ الْبَوْلُ ابوحنیفه می‌گوید منی اطهر از بول است؛ که به یک معنا در ذهنش می‌آید که آن اطهر از بول است امام می‌فرماید اگر این اطهر است فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي الْبَوْلِ الْوُضُوءَ وَ فِي الْمَنِيِّ الْغُسْلَ این معلوم می‌شود حدس و گمان تو به جایی پابند نیست وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ لَكَانَ الْغُسْلُ عَلَى الْبَوْلِ قاعده‌اش این بود که به آن غسل بشود معلوم می‌شود صرف این یک ظن شماره به جایی نمی‌برد.

## مثال دوم

أَيُّهُمَا أَعْظَمُ عندالله الزِّنَى أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ وقتی مقایسه می‌کنی، کدام بدتر است زنا یا قتل نفس، او می‌گوید قتل نفس، قاعده‌اش این است که هر چه در زنا هست در قتل نفس باشد و بالاترش. مثال‌هایی که اینجا گفته شد اولویت هم هست هر چه آنجا هست در قتل نفس هم هست. حضرت می‌فرماید قَدْ جَعَلَ اللَّهُ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَيْنِ وَ فِي الزِّنَى أَرْبَعَةً قتل نفس را با دو شاهد می‌پذیرد ولی در زنا با چهار شاهد می‌خواهد اگر مهم‌تر است باید در آن چهار شاهد بخواهد وَ لَوْ كَانَ بِالْقِيَاسِ لَكَانَ الْأَرْبَعَةُ فِي الْقَتْلِ لِأَنَّهُ أَعْظَمُ‏ چیزی که مهم‌تر است باید اثباتش دشوارتر و حساس‌تر باشد البته در مقام تقریب می‌شود این‌ها را به عکس جواب‌هایی داد که آنجا کم آورده است ولی امام می‌خواهد بفرماید به صرف اینکه چیزی به ذهنت می‌آید نمی‌شود حکم درست کنی.

## مثال سوم

أَيُّهُمَا أَعْظَمُ عندالله الصَّلَاةُ أَمِ الصَّوْمُ نماز مهم‌تر است یا روزه، طبیعی است می‌گوید نماز، در صد جای قرآن نماز آمده ولی صوم در دو سه جا آمده است. گفت الصَّلَاةُ قَالَ فَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ الْحَائِضَ أَنْ تَقْضِيَ الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِيَ الصَّلَاةَ نماز را قضا نمی‌کند ولی روزه را قضا می‌کند اگر به صرف این اهمیتی بود که ما می‌فهمیدیم باید آن‌جور می‌شد. حالا این‌ها در جایی است که اهمیتش مستند به شواهد درون متنی است یعنی اینکه نماز مهم‌تر است در خود قرآن می‌شود فهمید ولی درعین‌حال به خاطر این اهمیت نمی‌شود در هر فرعی گفت چون این اهم است پس این‌جوری چرا؟ برای اینکه در عالم واقع امام نمی‌گوید اهمیت این‌ها نیست امام یک جوری اهمیت را تقریر کرده و تأیید کرده است علی‌رغم اهمیتی که دارد همه احکام مطابق با آن نیست چرا؟ چون مسائل متزاحمه در عالم ثبوت است. این در جایی است که شما خودتان به یک مصالحی و اهمیت و تساوی پی می‌برید فکیف در جایی که در مقایسه نمی‌توان بگوید این اهم از آن است یا مثل آن است امام در جایی که اهمیتش را خود امام قبول دارد و تقریر می‌کند می‌فرماید نمی‌شود به خاطر اهمیت هرچه اینجا هست باید آنجا به طریق اولی باشد. اینجا امام حتی قیاس اولویت را نفی می‌کند این سه مثالی است که اینجا زده شده است دو مثال دیگر کلاً در روایات قیاس وجود دارد که بعد می‌بینیم.

بعد امام فرمود وَ لَوْ كَانَ عَلَى الْقِيَاسِ اگر مبنا قیاس بود لَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَقْضِيَ الصَّلَاةَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا نُعْمَانُ وَ لَا تَقِسْ فَإِنَّا نَقِفُ غَداً نَحْنُ وَ أَنْتَ وَ مَنْ خَالَفَنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ما در روز قیامت در برابر خدا می‌ایستیم و محشور می‌شویم فَيَسْأَلُنَا عَنْ قَوْلِنَا وَ يَسْأَلُكُمْ عَنْ قَوْلِكُمْ هر دو را سؤال می‌کند ما می‌گوییم قَالَ اللَّهُ وَ قَالَ رَسُولُهُ و تو و اصحابت می‌گویید رَأَيْنَا وَ قِسْنَا فَيَفْعَلُ اللَّهُ بِنَا وَ بِكُمْ مَا يَشَاءُ.

این روایت دعائم الاسلام است که فی قیاس و حجیت قیاس می‌کند به همین ترتیبی که ملاحظه کردید و سه مثال هم می‌آورد یعنی علاوه بر بحث ابلیس از مسائل فقهی هم سه مثال می‌آورد که اولاً اعتراف می‌گیرد از او این بالاتر است بعد می‌گوید حکم آن که تو مهم‌تر می‌دانی در جاهایی اخف است به عکس آن است که به ذهن تو می‌آید می‌خواهد صولت استدلال را بشکند و بگوید نمی‌شود به این حرف‌ها اعتماد کرد.

این روایت اول بود که مستدرک از دعائم نقل کرده است.

# قیاس در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم

در مستدرک روایت دوم از دعائم است که این است:

نَهَى رَسُول‏ اللَّهِ ص عَنِ الْحُكْمِ بِالرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ وَ قَالَ إِنَ‏ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَ مَنْ حَكَمَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِهِ خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ‏[[3]](#footnote-3). این در دعائم است

روایت بعدی که از لحاظ سند از دعائم است و مرفوعه است و اعتبار ندارد ولی از لحاظ محتوا نکته‌ای که دارد این است که پیغمبر از قیاس نهی کرد یک سؤالی وجود دارد که قصه قیاس برای چه زمانی است؟ اوج قیاس در زمان ابوحنیفه است و مباحثی که مستحضر هستید و اما این روایت و تعدادی روایت دیگر نشان می‌دهد که در زمان پیغمبر صلی‌الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم مطرح بوده است منتها مقدمات و دورنماهای کلی مطرح بوده است اما اوجش در زمان امام صادق علیه‌السلام و بحث‌های با ابوحنیفه بوده است.

# قیاس در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

روایت سوم مستدرک باز از دعائم الاسلام است می‌فرماید از امام باقر نقل شده است سند این روایت بی‌اشکال نیست.

ذُكِرَ لَهُ عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ أَنَّهُ رَوَى عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام بَيْعَ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ[[4]](#footnote-4) بعد امام می‌فرماید كَذَبُوا عَلَى عَبِيدَةَ أَوْ كَذَبَ عَبِيدَةُ عَلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام إِنَّمَا أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يَنْسِبُوا إِلَيْهِ الْحُكْمَ بِالْقِيَاسِ می‌خواهند بگوید امیرالمؤمنین قیاس کرده است وَ لَا يَثْبُتُ لَهُمْ هَذَا أَبَداً إِنَّمَا نَحْنُ أَفْرَاخُ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَمَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَهُوَ قَوْلُهُ وَ مَا أَنْكَرْنَاهُ فَهُوَ افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ می‌گوید ما جوجه‌های امیرالمؤمنین هستیم اگر ما گفتیم علی علیه‌السلام گفته است سخن علی علیه‌السلام است و اگر ما بگوییم علی علیه‌السلام نگفته است پس نگفته است ما از همه به او نزدیک‌تریم وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ الْقِيَاسَ لَيْسَ مِنْ دِينِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ إِنَّمَا يَقِيسُ مَنْ لَا يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَ لَا السُّنَّةَ فَلَا تُضِلَّنَّكُمْ رِوَايَتُهُمْ یک چیزی نسبت دادند به امیرالمؤمنین که امیرالمؤمنین قیاس کرد او وصل به آن عالم است او نیاز به قیاس ندارد تا آخر.

این هم روایت دیگری است که سه روایت مستقیم روی قیاس آمده و از دعائم بود.

روایت چهارم مستدرک هم همین‌طور است ملاحظه کردید که روایت دو و سه بر خلاف روایت اول می‌گوید از زمان پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و روایت سه می‌گوید از زمان امیرالمؤمنین این قصه مطرح است مخصوصاً روایت دوم.

# قیاس در امم سابق بر اسلام

روایت چهارم مستدرک از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِهِ أَوْ يَأْخُذَ فِيهِ بِقِيَاسِهِ وَيْحَ أَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ هَذَا يَنْقَاسُ وَ هَذَا لَا يَنْقَاسُ اینها که قیاس را جاری می‌کنند وای بر آن‌ها، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ حِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَرَأَى فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ بِشِرْكِهِ إِنَّ النَّارَ أَعْظَمُ قَدْراً مِنَ الطِّينِ فَفَتَحَ لَهُ الْقِيَاسُ أَنْ لَا يَسْجُدَ الْأَعْظَمُ لِلْأَدْنَى فَلُعِنَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَ صُيِّرَ شَيْطَاناً مَرِيداً وَ لَوْ جَازَ الْقِيَاسُ لَكَانَ كُلُّ قَائِسٍ مُخْطِئٍ فِي سَعَةٍ اگر قیاس چیز بود هر قیاس کننده‌ای که خطا می‌کرد فی سعه بود چون ادله‌ای که حجت می‌شود ممکن است یک وقت خطا بکند و خطایش معفو است می‌گوید این‌جور نیست قیاس اصلاً حجت نیست حالا اگر خطا شد بگوییم فی سعةٍ، إِذِ الْقِيَاسُ مِمَّا يَتِمُّ بِهِ الدِّينُ فَلَا حَرَجَ عَلَى أَهْلِ الْقِيَاسِ وَ إِنَّ أَمْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَزَلْ مُعْتَدِلًا حَتَّى نَشَأَ الْمُوَلَّدُونَ أَبْنَاءُ سَبَايَا الْأُمَمِ اینها که اسیر گرفتند وارد در دین شدند و مسلط نبودند اینها آمدند نودین‌ها و نو‌رسیدها آمدند فَأَخَذُوا بِالرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ وَ تَرَكُوا سُنَنَ الْأَنْبِيَاء فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا. این روایت چهارم است.

ویژگی این روایت این است که بحث را به قبل از اسلام می‌برد و می‌گوید در امم سابقه هم وجود داشته است کسانی که به جای مراجعه به انبیاء و سنن انبیاء خودشان با رأی و قیاس احکام را به دست می‌آوردند و همین منشأ ضلالتشان شد پس می‌بینیم این قضیه فقط مال زمان امام صادق علیه‌السلام نیست در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آید چنانکه در روایت سوم بود می‌رود در زمان پیغمبر توجه به این مسئله بود آن‌چنان‌که در روایت دوم بود و گام سوم می‌رود در انبیاء پیشین و ادیان سابق از جمله یهود، آن طور که در روایت چهارم است بنا بر این یک خط تاریخی است کسانی که به جای مراجعه به اولیاء و معصومین می‌آیند قیاس و رأی را در شناخت احکام و استنباط احکام اعمال می‌کنند.

روایت قبل هم می‌رساند که این قصه در مبدأ خلقت است از آغاز خلقت ابلیس در این دام افتاد این مجموعه روایات نشان می‌دهد که این خط قیاس و اعمال رأی و ظنون که پایش به جایی بند نیست از شیطان شروع شد و به ادیان دیگر آمد و در زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر که اوجش به ابوحنیفه رسید.

سؤال: انسان در معرض این خطا هست خطای فکری، دریافتی

جواب: بله کاملاً می‌خواهیم همین را بگوییم این ریشه در یک مغالطه و خطای ریشه‌دار در ذهن بشر دارد.

یک نوع خطای محاسباتی دارد که چیزهایی را به هم تشبیه می‌کند، مقایسه می‌کند با یک ظنی می‌خواهد بگوید این هم مثل آن است درحالی‌که آدم باید خیلی هوشیار باشد، به این سادگی نمی‌شود گفت این مثل آن است جمع المتفرقات به خاطر یک تشابه یک قیاسی است که یک خطای ذهنی دارد و یک نوع مغالطه ذهنی است به سادگی نمی‌شود گفت این مثل آن است این مثل این است که به سادگی بگوییم این آقا مثل اوست درحالی‌که تفاوت آدم‌ها خیلی ظریف و دقیق است این جنس مثل آن است به این سادگی نمی‌شود گفت این جای دقت است و جای احتیاط است و اینکه در این مقایسه‌ها مخصوصاً خطای محاسباتی در چیزهای دینی می‌آید که پشتوانه‌اش مصالح و مفاسد فراتر از این مصالح و مفاسد دنیوی و ملموس ماست به‌عبارت‌دیگر در این امور دنیوی نمی‌توانیم خیلی جرئت به خرج بدهیم و بگوییم این مثل آن است آنجایی که امور دنیوی و مصالح و مفاسد دنیوی است و بالاتر از این آنجایی که مصالح و مفاسد ریشه‌دارتری که با یک منظر غیبی می‌شود به آن پی برد آنجا را چه باید کرد. این چه حکمت‌ها و فلسفه احکام دنیوی و چه آنکه فراتر از دنیوی است ذهن آدمی به راحتی نمی‌تواند بر اینها احاطه پیدا بکند.

# قیاس در زمان مبدأ خلقت

و روایت پنجم دارد إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا سَنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ الْقِيَاسَ الْمَعْرُوف[[5]](#footnote-5)‏ این هم از دعائم است می‌خواهد بگوید همان ابوحنیفه معروف است این روایت پنجم مستدرک است که از دعائم الاسلام نقل شده است.

روایت ششم مستدرک باز از دعائم الاسلام است آن روایت خطبه‌ای از خطبه‌های امیرالمؤمنین را نقل می‌کند که این خطبه در نهج‌البلاغه به این شکل نیامده است شبیه آن آمده است: أَنَّهُ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَذِمَّتِي رَهِينَةٌ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ لَا يَهِيجُ عَلَى التَّقْوَى زَرْعُ قَوْمٍ وَ لَا يَظْمَأُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ وَ إِنَّ الْحَقَّ وَ الْخَيْرَ فِيمَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ وَ إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَجُلَانِ رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشْعُوفٌ بِبِدْعَةٍ قَدْ لَهِجَ فِيهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِعِبَادَتِهِ ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ مِمَّنْ أُضِلَّ بِخَطِيئَتِهِ دو گروه مبغوض خدا هستند وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي أَوْبَاشِ النَّاسِ غَارٌّ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ النَّاسُ عَالِماً وَ لَمْ يَغْنَ فِي الْعِلْمِ يَوْماً سَالِماً تا اینجا که ... جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً ... ِ وَ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُعْضِلَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْواً مِنْ رَأْيِهِ این عالم بی مایه و کم مایه، اگر مشکلی پیش بیاید و سؤالی مطرح بشود هَيَّأَ لَهَا حَشْواً مِنْ رَأْيِهِ یک رأی های زائد و باطلی آماده می‌کند ثُمَّ قَطَعَ بِهِ و گاهی هم اینطور است که قطع به آن پیدا می‌کند فَهُوَ عَلَى لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْ‏ءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ ... إِنْ قَاسَ شَيْئاً بِشَيْ‏ءٍ لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِمَا لا يَعْلَمُ[[6]](#footnote-6)‏ همین‌طور و همین‌طور، گروهی که مبغوض خدا هستند همین‌طور می‌بافند با رأی و قیاس و امثال این می‌بافد.

این هم روایت ششم که همه این روایات مستدرک از دعائم بود البته همه بی سند بود. این هم مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است

هفت و هشت و نه از عوالی اللآلی است

در هفت دارد تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بِالْكِتَابِ وَ بُرْهَةً بِالسُّنَّةِ وَ بُرْهَةً بِالْقِيَاسِ این از پیغمبر نقل شده است که فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ ضَلُّوا[[7]](#footnote-7)‏

در هشتم از پیغمبر است که إِيَّاكُمْ وَ أَصْحَابَ الرَّأْي[[8]](#footnote-8)‏‏ دارد در نهم باز از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله هست که مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَايِيسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ[[9]](#footnote-9)‏.

در دهم باز از پیغمبر از کنز الفوائد است سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى بِضْعٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً أَعْظَمُهَا فِتْنَةً عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَ يُحَلِّلُونَ الْحَرَام‏[[10]](#footnote-10)‏ پیغمبر اینجا پیشگویی می‌کند

روایت یازدهم از امیرالمؤمنین است که إِيَّاكُمْ وَ الْقِيَاسَ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيس[[11]](#footnote-11)‏

روایت دوازدهم‏ از امام صادق علیه‌السلام است که إِيَّاكُمْ وَ تَقَحُّمَ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَقَايِيسِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا أَغْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِق‏[[12]](#footnote-12)‏ می‌گوید شما اهل بیتی دارید که شما را از همه چیز بی نیاز می‌کنند.

سؤال: در تمام این روایات واژه قیاس به کار برده می‌شود یک چیزی مد نظر هست و آن نفی می‌شود آن چیست که به ما کمک می‌کند که سایر موارد در آن قیاس منفی عنه نیست

جواب: همین تنزیلات و تشبیهات.

سیزدهم از سلمان نقل شده است که سلمان فرمود: مَا هَلَكَتْ أُمَّةٌ حَتَّى قَاسَتْ فِي دِينِهَا[[13]](#footnote-13)‏. این هم نشان می‌دهد که این یک سنت باطلی ریشه‌دار در ادیان بوده است

چهاردهم مربوط به قیاس است

پانزدهم چیز خاصی نیست إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا مِمَّنْ يَتَفَقَّهُ يَقُولُونَ يَرِدُ عَلَيْنَا مَا لَا نَعْرِفُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا فِي السُّنَّةِ نَقُولُ فِيهِ بِرَأْيِنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام كَذَبُوا لَيْسَ شَيْ‏ءٌ إِلَّا جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَ جَاءَتْ فِيهِ السُّنَّة[[14]](#footnote-14)‏ منتها اینها که این نکته در روایت پانزدهم مستدرک است که ایشان از بصائرالدرجات نقل کرده است روایت مستدرک بعضی از دعائم است بعضی از عوالی اللآلی است و بصائر است و امثال اینها این کتبی که صاحب وسائل زیاد به آنها نمی‌پرداخته است ایشان به آن‌ها توجه کرده است.

در این روایت این نکته است همان قاعده‌ای که یک موقع مفصل راجع به آن بحث کردیم یعنی دو بار مفصل راجع به آن بحث کردیم «ما من واقعة الا فیها حکمٌ» می‌گفتیم این قاعده دو معنا دارد و دو تفسیر دارد و قابل جمع هم هست یکی اینکه هر واقعه‌ای عندالله حکمی دارد و آن حکم هم عندالله است و هم عندالمعصومین و یکی اینکه هر واقعه‌ای یک حکمی در ظاهر دارد چه اعم از حکم واقعی و ظاهری اعم از حکم‌های اجتهادی و حکم‌هایی که با اصول عملی مشخص می‌شود این را می‌خواهد بگوید.

اما روایت شانزدهم، روایت شانزدهم یک روایت مهم است همه از مستدرک است از بصائر الدرجات نقل کرده است عن صاحب بصائرالدرجات عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ إِنَّ أُنَاساً مِنْ أَصْحَابِنَا یعنی شیعه، پیرو شما، قَدْ لَقُوا أَبَاكَ وَ جَدَّكَ وَ سَمِعُوا مِنْهُمَا الْحَدِيثَ شیعه هستند و حرفها شما را شنیده اند فَرُبَّمَا كَانَ الشَّيْ‏ءُ يُبْتَلَى بِهِ بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ بِعَيْنِهِ (شَيْ‏ءٌ یُفتیه) وَ عِنْدَهُمْ مَا يُشْبِهُهُ يَسَعُهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا بِالْقِيَاسِ این همان قیاس متأخر از سنت معصومین علیهم‌السلام است که گفتیم حضرت می‌فرماید فَقَالَ لَا إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْقِيَاسِ الْخَبَرَ.

# قیاس ما بعد سنت معصومین علیهم‌السلام

این روایت قیاس ما بعد سنت معصومین علیهم‌السلام را می‌گوید درحالی‌که عمده روایات دیگر بدیل سنت معصومین علیهم‌السلام بود و قیاس هم‌عرض و بدیل سنت معصومین علیهم‌السلام بود اما این روایت قیاس بعد سنت المعصومین علیهم‌السلام را می‌گوید حالا یک جایی نداریم آیا می‌توانیم قیاس بکنیم حضرت می‌فرماید: نه.

فقدان نص از معصومین علیهم‌السلام نه از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم این حرف جدید دارد که ما می‌گفتیم یکی از سؤالات در قیاس این است که قیاس ما قبل از معصومین علیهم‌السلام را می‌گوید یا بعد از معصومین علیهم‌السلام را می‌گوید این می‌گوید می‌شود.

این طایفه‌ای که به قیاس بعد از معصومین علیهم‌السلام اشاره می‌کند چند تا روایت است؛ یکی روایت شانزده مستدرک، همین مضمون در هجده هم همین است البته آن از أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَة است از ابی الحسن که از بصائر نقل شده که در پاورقی می‌گوید در بصائر ندیدیم برقی در محاسن هم نقل می‌کند إِنَّ عِنْدَنَا مَنْ قَدْ أَدْرَكَ أَبَاكَ وَ جَدَّكَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُبْتَلَى بِالشَّيْ‏ءِ لَا يَكُونُ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْ‏ءٌ فَيَقِيسُ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حِينَ قَاسُوا[[15]](#footnote-15)‏

پس [روایت] شانزده این را می‌گفت و [روایت] هجده همین قیاس بعد الائمه المعصومین است و [روایت] بیست‌وهفت در مستدرک همین باشد.

[روایت] بیست‌وهفت از محمد بن حکیم است آن هم از محاسن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِن‏ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ می‌گوید به امام موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم که فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ ما بی نیاز شدیم به خاطر مراجعه شما می‌گوید هر کس از ما سؤال می‌کند جواب می‌دهیم فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْ‏ءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَ لَا عَنْ آبَائِكَ شَيْ‏ءٌ فَنَنْظُرُ إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا مِنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ‏ فِي ذَلِكَ هَلَكَ وَ اللَّهِ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام وَ قُلْتُ بعد می‌گوید محمد بن حکیم به هشام بن حکم می‌گوید وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاس[[16]](#footnote-16)‏‏ طرح سؤال کردم که امام بگوید بعد از اینکه همه حرفهای ما را دیدید می‌توانید قیاس کنید این روایت سوم که بیست‌وهفتمین روایت در مستدرک است

این سه روایت نشان می‌دهد که در ذهن اصحاب ائمه علیهم‌السلام هم می‌آمده است که اگر کلمات آنها را مراجعه می‌کنیم اگر نبود قیاس می‌کنیم حضرت جلوی این را هم گرفته است.

این مضمون در وسائل هم حدیث 41 که از قرب الاسناد نقل شده است از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُونَ نَسْمَعُ الْأَمْرَ يُحْكَى عَنْكَ وَ عَنْ آبَائِكَ- فَنَقِيسُ عَلَيْهِ کلمات شما را می‌شنویم و بعد قیاس می‌کنیم؛ حضرت فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ لَا وَ اللَّهِ مَا هَذَا مِنْ دِينِ جَعْفَرٍ علیه‌السلام هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا حَاجَةَ بِهِمْ إِلَيْنَا قَدْ خَرَجُوا مِنْ طَاعَتِنَا ... لَا تَحْمِلُوا عَلَى الْقِيَاسِ فَلَيْسَ مِنْ شَيْ‏ءٍ يَعْدِلُهُ الْقِيَاسُ إِلَّا وَ الْقِيَاسُ يَكْسِرُهُ.

این هم یک قاعده‌ای است می‌گوید شما قیاس را بخواهید به شکل ظنی به روی کار بیاورید این شیء را با این می‌توانید مقایسه بکنید یک حکم جواب بدهد هم‌زمان می‌شود با چیز دیگری مقایسه کرد اگر به این تنزیل‌ها بخواهید دل بزنید و دل ببندید چیزی نمی‌تواند دستگیرتان بشود. ملاک روشنی ندارد لذا ملاک‌های متفاوت می‌تواند نتایج متعارض به شما بدهد.

نکته جدی است که بعداً بحث می‌کنیم فکر می‌کنم یک روایت دیگر از این قبیل در وسائل داریم که بعدها آن را می‌بینیم بنا بر این چهار پنج روایت از اینها به طور خاص قیاس بعد المراجعه الی الائمة المعصومین را می‌گوید.

صلی‌الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره یونس (10)، آیه 36. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏17، ص 253. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏17، ص 254. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان، ص 255. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان، ص 256. [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. - همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. - همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. - همان. [↑](#footnote-ref-12)
13. - همان، ص 257. [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان، ص 258. [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان، ص 259. [↑](#footnote-ref-15)
16. - همان، ص 263. [↑](#footnote-ref-16)